



## چمنی که جمله گلها به پناه او گریزد

چمنی که جمله گلها به پناه او گریزد  
که در او خزان نباشد، که در او گلی نریزد  
شجری خوش و خرامان، به میانه بیابان  
که کسی به سایه او چو بخت ، مست خیزد  
فلکی چو آسمانها که بدوست قصد جانها  
که زحل نیارد آنجا که به زهره برستیزد  
گهری لطیف کانی به مکان لا مکانی  
به وی است اشارت دل چو دو دیده اشک بیزد 1

مولانا جلال الدین محمد بلخی  
به کوشش محمد رضا شفیع کدکنی

1 بیزد ( از مصدر «بیختن» ، از غربال گذراندن ) اشک بیزد، اشک از صافی و پالونه چشم گذراند.